

بسم الله الرحمن الرحيم

یادآوری

استمرار نبرد حق و باطل

نبرد حق و باطل از مهمترین مصادیق اندیشه اسلامی هستند. اولین نبرد هم از زمان جعل خلافت، سجده ملائکه و تمرد شیطان بود. این سجده و تمرد اولین نزاع بود. همین سلسله نزاع بین انبیاء و شیطان و توابعش (طواغیت و ملأ و مترفین) ادامه داشت. لذا در کل تاریخ انسانی^۱ تمایز بین حق و باطل در نبرد بین انبیاء و مظاهر شیطان دائماً تثبیت شده است. گاه انبیاء به حاکمیت ظاهری هم که رسیدند و در بسیاری از موارد هم نرسیدند. اما نتیجه و هدف انبیاء این بود که همیشه خط حق از خط باطل جدا باشد که اگر کسی حق طلب است، حق برایش آشکار شود و حجت برایش تمام باشد که این در طول تاریخ بواسطه ارسال رسولان و اوصیای الهی و کتاب های آسمانی محقق بوده است.

بعثت پیامبر(ص) عصاره نبوات پیشین

نکته دوم این بود که تمام جریان انبیاء نقشه ای الهی بود که زمینه انسانی بنی آدم را برای تحقق دین رسول اکرم ص محقق کند. لذا در روایات متعددی دارد که تمام آنچه در همه انبیاء محقق شده است، سنت ها و موارد و حوادث، در دوران زمان ختمی محقق میشود. زمان ختمی از آغاز بعثت شروع میشود تا انتهای ظهور ادامه دارد. یک زمان واحد است.^۲ تمام حوادثی که برای انبیاء اتفاق افتاده است، برای پیغمبر ختمی در دوران زمان پیغمبر ختمی محقق خواهد شد. این روایات نشان میدهد که تمام آنچه در طول تاریخ بشری جزء به جزء اتفاق افتاده است، در این دوره فشرده محقق خواهد شد. تمام آن نیازها و اجابت ها، تمام هدایت ها در دوران نبی ختمی میخواهد محقق بشود. لذا انسان هایی که در این دوره زندگی میکنند، استعدادشان مطابق استعداد تمام دوران های سابق است. اگر به این نکات توجه کنیم، آن موقع عظمت اینکه قرآن چه چیز را اجابت میکند و ائمه ع چه جمعی را میخواهند هدایت بکنند روشن میشود.

پس نکته دوم هم این بود که آنچه که در طول تاریخ بشری اتفاق افتاده است، مقدمه بوده است برای نقشه الهی تا این مرتبه محقق بشود. لذا اگر به روایات رجوع کنیم، روایات از این سنخ زیاد است. یک دسته اش همین بود که همه سنن و موارد

^۱ مقصود تاریخ هدایت انسان است نه تاریخ زمانی، قرآن هم با محوریت تاریخ هدایت حرکت کرده است، تاریخ هدایت گاه با تاریخ زمانی منطبق میشود و گاه خیر.

^۲ این زمان واحد خودش آثار و شرایطی دارد که به لحاظ امت واحده زمان واحد هم دارد.

در این دوره محقق میشود. دسته دیگرش این است که از همه مردم بیعت گرفتند برای انبیاء در طول تاریخ و از انبیاء بیعت گرفتند برای رسولان اولوالعزم و از رسولان الوالعزم بیعت گرفتند برای نبی ختمی. اینکه در قرآن آمده است از انبیا میثاق غلیظ گرفتیم، یعنی تا ظهور، یعنی ظرفیت رسولان اولوالعزم تا زمان ظهور استمرار دارد.

وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا ﴿٧﴾^۲

خداوند ساختار عالم را اینطور چیده است. نه اینکه اتفاقاً در زمان ظهور هر آنچه که سابق محقق شد، اینها محقق بشوند. بلکه از همان ابتدا که آدم خلق شد این ساختار دیده شد و همه این ها مقدمه چینی بوده است. دو نوع نگاه در این بحث است. یک موقع میگوییم چون زمان ختمی است، پس آن ها هم اتفاق بیفتند. یک موقع میگوییم از ابتدا که خدا آدم را خلق کرد، تا دیگر انبیا، هر کدام مقدمه بودند برای دین خاتم. نگاه دقیق آن است که با توجه به روایات این ساختار سازی از ابتدا شکل گرفته بوده و همه این ها نقشه برای آن مسئله بوده است.

تبیین دین در ضمن مصادیق و حوادث

نکته سوم این بود که دین را خدای سبحان در همه دوره ها بر اساس حوادث و وقایع و در طول دوران برای مردم بیان میکرد و مصداقی. نه به صورت مفهومی که ذیل این هم مباحث مختلفی نقل شد که گذشت.

تمام آنچه از انبیاء پیشین در قرآن آمده است، در دوران حضرت ختمی، تأثیر هدایتی دارد و گرنه در قرآن ذکر نمیشد. نکات برجسته و گردنه های مهمی را که در نظام دین اسلام لازم بوده است در ضمن مصادیق انبیاء قرآن کریم بیان کرده است. با این نگاه میتوان فهمید که نقش هر کدام از این داستانهای انبیا در قرآن در امت ختمی چیست؟ گاهی نقش ها خیلی کلان است، گاهی ممکن است فقط به یک برهه خاصی ناظر باشد، گاهی به همه زمانها مربوط باشد. مثل نقش ابراهیم خلیل در خیلی از برهه های زندگی، نسبت به دین خاتم نقش اُمیت دارد، حتی به پیغمبر خطاب میشود که تبعیت کن از مله ابراهیم. مله یعنی دین، نه خود ابراهیم.^۳

تبیین حقایق دین از راه تاریخ انبیا

^۲ بعضی خواستند از این آیه سوء استفاده کنند که خدا به پیامبر گفته از ابراهیم تبعیت کن، و پیغمبر قطعاً افضل از ابراهیم خلیل الرحمن است، پس تبعیت افضل از مفضول درست است. پس اگر در بحث خلافت امیر المومنین موظف به تبعیت از دیگری شد، این نظیر دارد. نظیرش تبعیت پیغمبر است از ابراهیم خلیل که در قرآن آمده است. در حالیکه تبعیت از شخص ابراهیم خلیل در هیچ جای قرآن نیامده است. همواره تبعیت از دین ابراهیم بوده است.

ثُمَّ أُوحِيَ إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ

مرحوم علامه طباطبائی میفرماید که منظور دین الهی است همانطور که درباره دیگر پیامبران هم در قرآن کریم آمده است «فبهدهم اقتده»

بنابراین، دین در مراتب حوادث خودش را نشان می‌دهد، و صرفاً یک دین مفهومی نیست. اگر کسی جریان انبیاء را تحلیل نکرده باشد و از این تاریخ تفکر استفاده نکرده باشد، بعد به فتنه ای وارد شود و در آن فتنه چون این عقبه معرفتی را درک نکرده است شکست خواهد خورد، و تنها خودش را باید ملامت کند. خدای سبحان در قرآن کریم بیان کرده است که این وقایع انبیا تاریخ و قصه نیست بلکه مربوط به سرگذشت و سرنوشت شماست، اگر کسی از این ها عبرت نگرفته باشد، و این حقایق در وجودش محقق نشده باشد و خود را مسلح نکرده باشد، وقتی وارد فتنه ها میشود، ممکن است شکست بخورد و مواخذ و معاقب است.

پس با این نگاه سیر جریان انبیاء برای ما یک سیر اندیشه در قرآن است. بیش از ۲۲۰۰ آیه قرآن در رابطه با انبیاء بیانگر نظام اندیشه قرآن است. وقتی قرآن به نبوت یحیی نبی در کودکی اشاره میکند «آتیناه الحکم صبیا» مسئله امامت امام جواد در کودکی هم حل میشود. یعنی یکی از نقش های حضرت یحیی برای امت ختمی همین مسئله است که در قرآن ذکر شده است. لذا در روایات ما به این استشهاد شده است. این نقشه از ابتدا بوده، استشهاد هم نتیجه آن نقشه ای است که خدای سبحان کشیده بوده است. اینطور نبوده که یحیی به طور اتفاقی در کودکی به نبوت و حکم برسد و بعد هم قرآن از بین اینهمه اتفاقات مختلف در زندگی حضرت یحیی این وقایع را انتخاب کند.

از همینجا میتوان فهمید که قصه موسی کلیم که این قدر در قرآن کریم تکرار شده است چه نقشی در امت اسلامی دارد. زیرا تشابه بین این دو جریان خیلی زیاد است.

هدف از بیان قصه ابراهیم ع و پررنگ شدن آن عرصه ها و گردنه ها، این بوده است که این ها تکرار پذیر است و در سرنوشت امت اسلامی نقش دارد. این خودش یک بابی در فهم قصص انبیاست که نتایج زیادی دارد. مثال دیگر آن است که ماجرای تغییر سبک زندگی در زمان حضرت عیسی ع و نحوه اصلاح آن دو بار در قرآن تکرار شده است. یکبار در سوره آل عمران آیه ۵۲:

فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَىٰ مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ

و یکبار هم در سوره صف:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ

به این دلیل که ایندو با هم شباهت زیادی دارند. همان راه کار حضرت عیسی علیه السلام اینجا هم راهگشاست.

همانطور که دیروز هم عرض کردیم که نظام وجودی انبیا، هیئۃ التوحید فی الفعل است. توحید فعلی حضرت حق را این ها با تمام وجودشان بیان کردند. لذا ما در نظام معصومین قائلیم به اینکه قول و فعل و تقریر معصوم حجت است. انبیاء گرامی هم معصومین بودند بودند. پس قول و فعل و تقریرشان حجت است. چون میگوییم هر فعل آنها، فعل خیرات است «ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی» ایشان، مظهر «ما ینطق عن الهوی» بودند. از خودشان چیزی نداشتند. هر چیزی که هست مربوط به آن جهت الهیتی است که خدای سبحان در وجود این ها متجلی کرده است. خداوند اگر میخواست در آیات، زندگی ائمه ع را بیان کند، با توجه به بغض ها و کینه ها، تحریفهای متعدد در قرآن رخ میداد، همانطور که نسبت به تاریخ و روایات چنین کردند. اما خداوند با یک تدبیر الهی، با یک نقشه کامل، زندگی انبیا را بیان کرده است که شأنی از شئون ائمه ع هستند. لذا خواندن سیره انبیاء، خواندن قصه ائمه ع است، خواندن قصه پیغمبر اکرم است، خواندن قصه امیر المومنین است. البته بلند ترین قله های زندگی انبیای عظام علیهم السلام، شئونی از زندگی ائمه است. بیان همه اینها طبق نقشه الهی بوده است. اندیشه های بلند در ضمن حوادث بیان میشده است.

سوال: بعضی از انبیاء الهی فقط در قرآن نام برده شدند. هیچ چیزی از ایشان گفته نشده است. مثل ذا الکفل.

پاسخ: همانجایی که گاهی نام ذکر شده است در ضمن اسماء دیگری، یک جریان را مطرح میکند که همراه انبیاء دیگر جریان ساز بودند. یعنی در دوران خودشان ذا الکفل جریان ساز بوده است. یک تابلو است که به ما بیان میکند که دنبال ذا الکفل را بگیرید. به مومنین اشاره میکند که قصه ذا الکفل را پی بگیرید. مثلاً درباره همین پیامبر ابتدا بیان میکند که ایشان مظاهر صبر بودند.

وَإِسْمَاعِيلَ وَإِدْرِيسَ وَذَا الْكِفْلِ كُلٌّ مِنَ الصَّابِرِينَ ﴿۸۵﴾

و انگیزه پیگیری زندگی ایشان میشود. ذا الکفل قبل از نبوت، قاضی بود. مردم به او برای احکامشان رجوع میکردند. شبها کاملاً عبادت میکرد و در طول روز یکی دو ساحت استراحت میکرد است. شیطان در روز اول در همان ساعت استراحت او به سراغش میرود. کسی که در ۲۴ ساعت یک ساعت یا دو ساعت بخوابد، آن یکی دو ساعت خیلی برایش مهم است. شیطان همان ساعت رفت و در عدالت خانه را کوبید. هرچه گفتند ذا الکفل خوابیده است و عصر بیا توجه نکرد. گفت من اموال از دست رفته است. همه چیزم را از دست دادم. همین الان باید به داد من برسند. ذا الکفل از سر و صدای او بیدار شد. نامه ای نوشت و مهر کرد و گفت برو بگو طرف معامله ات بیاید. دیگر خوابش پرید. آن روز را نخوابید. فردا دوباره همان ساعت شیطان آمد و داد و هوار کرد. دوباره ذا الکفل از خواب پرید، بلند شد گفت چی شده؟ گفت نامه ات را بردم اعتنا نکرده است. انگشترش را داد و ... و گفت بگو این انگشتر ذا الکفل است. دوباره روز سوم در حالیکه دو روز نخوابیده است، در همان ساعت شیطان آمد، ذا الکفل به جای اینکه عصبانی بشود، در اوج گرما برخاست و گفت با هم برویم به

^۴ این نگرش به زندگی انبیا کمتر صورت گرفته است که زندگی انبیا اینه امامت و بیانگر الگوهای رفتاری برای امت اسلامی باشد.

سراغ آن فرد. شیطان بعد از چند قدم مجبور شد فرار کند، چون حقیقتا کسی نبود. در همان شرایط بود که ذا الکفل به خاطر این صبوری به نبوت منصوب شد.

جریان بعثت موسی هم شنیدنی است. موسی کلیم قبل از نبوت، چوپان بود. بزغاله ای از گله جدا شد و به سمت کوه رفت. موسی کلیم چندین ساعت دنبال این بزغاله گشت و بالاخره هنگام غروب این را گرفت. بدون آنکه عصبانی شود او را نوازشش میکرد، میگفت تو اگر از گله جدا شدی گرفتار گرگ میشوی، من چطور تو را رها بکنم تو گرفتار گرگ بشوی. آنجا خدای سبحان به ملائکه گفت این برای نبوت مناسب است. مردم را رها نمیکند. اینکه خداوند به پیغمبر اکرم میگوید «لعلک باخع نفسک الا یكونوا مومنین»، اگر تو اینقدر خودت را به زحمت می اندازی تا مرز هلاکت که چرا این ها هدایت نمیشوند، از همین سنخ است.

بسیاری جریانات انبیائی پیشین برای مقدمات ظهور و غیبت هدایتگر است. مثلا وقتی قوم موسی کلیم در اوج شدت و سختی سپاسگذاری و شکر کردند، هر بار، نبی شان گفت ده سال از غیبت کم شد، ... تا ۴۰ سال تمام شد، گفت نگاه کنید، آن قائمی که منتظرش بودید (موسی) آمد. یعنی امتی که تحت فشار قرار گرفتند اگر در مقام ارتباط با خدا باشند، قدرت می یابند. این قدرت باعث میشود بیشتر آماده فرج بشوند. این قدرت پیدا کردن در ارتباط با خدا، تعجیل ایجاد میکند. موانع را کم میکند. تا به جایی میرسد که همین ها که قرار بود چهل سال دیگر بشود، همانجا محقق میشود برایشان.

یا این جریان که موسی رفت دنبال آتش، یک دفعه به رسالت مبعوث شد. امام صادق علیه السلام میفرمایند همین جریان در رابطه با ظهور هم محقق میشود که اصلح الله امر ولیه فی لیلۃ. بعد دنبالش میفرماید کن لما لا ترجو ارجی منک لما ترجو، موسی آن موقع دنبال نبوت و رسالت نبود. دنبال آتش بود. به آنچه که امید نداری، امیدوار تر باش تا آنچه که امید داری. لذا خدای سبحان اصل غافلگیری را برای انسان میپسندد تا ایمانش بالاتر برود. اگر کسی با خدا رابطه داشته باشد آن جایی که اسباب نیست، میگوید خدا سبب ساز است. آن جایی که همه اسباب هست اگر آنجا اتکاء پیدا کرد به اسباب، ضربه میخورد. لذا در روایت میفرماید لا قطعن امل کل امل امل غیری. آرزوی هر آرزو کننده ای را که آرزو به غیر من ببندد، آرزویش را بر باد میدهم. یعنی جایی که اسباب مهیاست، یک دفعه میبینید انجام نمیشود. این عنایت خداست. یعنی خدا میخواهد علقه این را از اسباب قطع کند.

بعثت پیامبر ختمی نتیجه تمام بعثت های سابق است. یعنی جریان انبیاء، یک تاریخ ده هزار ساله، است. دشمنان هر گونه تلاشی کردند تا اینکه یک تخطئه و خدشه ای به این رسالت شود، از تهدید و تطمیع نسبت به خود رسول، تا نسبت به امت

^۵ بعثت انبیاء از طرف خدای سبحان یک بعثت کلان است. اما بعثت های جزئی داریم که خدای سبحان به لحاظ فعلی که انسان انجام میدهد بعثی را برایش محقق میکند. به خاطر طاعت خاص او یک انگیزه جدیدی درش ایجاد میشود. قدرت جدید ایجاد میشود.

رسول، اما دشمنان به یک چیز دل بسته بودند، و آن اینکه نبی ختمی فرزند پسری ندارد که جانشین او باشد. لذا تصور میکردند حرکت پیامبر با وفات او پایان پیدا میکند و از یادها میرود.

با این زمینه است که اهمیت غدیر آشکار میشود. در تاریخ اسلام چهار قله اصلی وجود دارد: بعثت، جریان غدیر، جریان عاشورا، جریان ظهور.^۶

پیوستگی غدیر و رسالت انبیا

مقدمات ماجرای غدیر نیز مهم است. ابتدا پیغمبر اکرم ندا میکند که به همه عالم اسلامی خبر دهند که پیغمبر میخواهد حجه الوداع را برگزار کند. اخبار کنید همه بیایند. لذا جمعیت کثیری از همه بلاد اسلامی که اصلاً پیغمبر را ندیده بودند و بسیاری از این ها، نو مسلمان بودند، آمدند. حداقل بیش از ۱۲۰ هزار نفر ذکر شده است. حج برگشت به فطرت است. در مراسم حج افراد به نور فطری خویش بازگشته اند. مردم هم میدانند این حج آخر است و حال پذیرش بیشتری دارند. در برگشتن وقتی به دوراهی میرسند که همه میخواهند جدا بشوند، صدا میزنند، می ایستند،

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ

یعنی نشان میدهد فصل اخیر رسالت پیغمبر اکرم همین جریان است که میخواهد محقق بشود. آیه مهر تاییدی میزند که بقای رسالت پیغمبر با این حقیقت محقق میشود. این امر مهم را در حج نفرمودند، حتی در پایان مراسم هم نگفتند. بلکه هنگام حرکت مردم آیه نازل شد. لحظه های ماندگار. سه روز آنجا توقف کردند تا آن هایی که رفته بودند برگردند، آن هایی که نرسیده بودند برسند، بعد از آن خطبه از مرد و زن بیعت میگیرد. پیغمبر هم میفرماید هر کسی هم که غائب است، حاضرین به غائبین برسانند.

آیه میگوید: «الיום یس الذین کفروا من دینکم» تعبیر مرحوم علامه خیلی زیباست که میفرماید این ها امید داشتند که پیغمبر فرزند ندارد و رفتنش باعث میشود که نور اسلام خاموش بشود، اما حادثه غدیر سبب شد حامل شخصی دین به حامل نوعی

^۶ عجیب است که این چهار قله مرتبط با کعبه اند. جریان بعثت که در مکه بود. جریان غدیر بعد از حجه الوداع بوده است که و در راه بازگشت از مکه بود. جریان عاشورا پس از خروج امام حسین علیه السلام از مکه است که به سمت کربلا می آید. جریان ظهور هم که از کنار کعبه است. این ها اتفاق نیست. مرحوم علامه بیانی خیلی زیبا و مهم دارند که در قرآن کریم که هم الفاظ وحی است، و هم هر لازم معنایی که بر قرآن مترتب باشد، وحی است. در بحث لوازم گفته اند دلالت التزامی زمانی حجت که گوینده به آن مطلع باشد. قرآن کریم سخن کسی است که به تمام لوازم حرفش مطلع است. اگر میخواست یک لازمی لازم حرفش نباشد کلمه دیگری را به کار میبرد، در به کار گیری این کلمه مضطر نبود. با توجه به این نکته، جایگاه کعبه در این حوادث که مربوط به نظام هدایتگری است، اتفاقی نیست.

تبدیل شود. یعنی پیغمبر از این به بعد شاخصه ایجاد کرد. و مخالفان مایوس شدند. زیرا دوام دین به بقای نظام امامت شد. در غدیر نظام امامت پایه گذاری شد. یک شاخصه و میزان قرار داده شد. فقط جعل یک نفر نبود که بگویند پس از وفات امیر المومنین اسلام نابود میشود. بلکه شاخصه و میزان و معیار محقق شد. اصلاً لفظ امام یعنی کسی که ماموم میخواهد. لفظ امام به معنای دوست داشتن نیست، بلکه امام یعنی حرکت کننده ای که، دیگران پشت سرش حرکت کنند، امام و ماموم متلازم هستند. نمیشود امام باشد ولی مامومی نباشد.

به همین ترتیب نمیشود از این سو، نصب باشد ولی وجوب تبعیت نباشد. جعل امام با وجوب تبعیت مامومین ملازم است. اگر پیامبر میخواست بگوید امیرالمومنین را دوست داشته باشید، این مقدمات لازم نبود. ماندن در آن بیابان، سه روز بیعت گرفتن و خطبه خواندن و ... یک روایت میفرمود، به مردم هم میگفت مردم، من امیر المومنین را دوست دارم، شما هم دوست داشته باشید. اللهم وال من والاه، این والی است، این حاکم است. این امام است. که نصب میکند امیر المومنین ولی است و اللهم وال من والاه، تابع او را خدای سبحان هم دوست داشته باشد. بحث ولایت است.

با این نگاه ببینید غدیر چه نقشی پیدا میکند. یعنی غدیر یک حادثه گسسته نیست. یک حادثه پیوسته به تاریخ انبیاء است، تمام زحمت انبیاء به دوش پیغمبر اکرم آمد، و ادامه این تاریخ هدایتی در غدیر است. لذا غدیر تداوم رسالت ها است.

ابواب مختلفی در کافی شریف است که امیر مومنان نتیجه تمام تمام انبیای سابق است. مثلاً یک بحثش این است که علوم تمام اوصیاء انبیاء نزد امیر المومنین علیه السلام هست. بعد میفرماید امیر مومنان وصی پیغمبر هم بود، پس تمام علوم پیغمبر هم برای امیرالمومنین هست. بعد میفرماید پیغمبر اکرم هم چون خاتم رسل بود، تمام علوم انبیاء پیش پیغمبر بود. علوم تمام اوصیاء، یعنی همه وقایع و حوادث و شرایط و هدایتگری هایی که اوصیاء پیدا کرده بودند در وجود امیر المومنین علیه السلام هست. بعد میفرماید امیر مومنان وصی پیغمبر ختمی است، یعنی آنچه که مربوط به پیغمبر است در وجود امیر المومنین علیه السلام هست. بعد میفرماید پیغمبر هم که خاتم انبیاء بود، تمام جریانات علوم انبیاء در وجود پیغمبر اکرم بود، پس تمام آنچه که در طول تاریخ بشریت نسبت به انبیاء و اوصیاء بوده است در وجود امیر مومنان علیه السلام محقق شده است. این معارف به این معنا نبود که حضرت مانند موزه ای باشد و اینها در آن مجتمع باشند، بلکه به معنای تأثیر اینها در هدایت است. یعنی این علوم امیر مومنین علیه السلام که از همه اوصیاء و انبیاء و خاتم انبیاء به او رسیده است، همه اینها در هدایتگری امیر مومنان اثرگذار است. و الا اگر وجود بدون تأثیر آنها چه فایده دارد. گفتنش چه سودی داشت. اگر در روایات بیان شده است به دلیل تأثیر آنها در هدایت است.

نگرش حرکت آفرین به فضائل اهل بیت (ع)

این ابواب روایات نگاه حاکمیتی را تصویر میکند که در غدیر به امیر مومنان منتقل شده است. این نگرش متفاوت است با اینکه فضائل ایشان را به عنوان فضائل نفسانی فقط بشنویم و از ما هم تکلیف و مأموریتی نخواهد و از شنیدن اینها خوشنود

و مکیف شویم که الحمدلله امام ما این فضایل را دارد. اینکه این روایات بیان شده است برای تذکر به این مطلب است که تو نیز باید آراسته به این فضائل شوی. و به دنبال آن حرکت کنی.

مقام معظم رهبری میفرماید تحریفی که این ها در قرآن و زندگی ائمه کردند این است که قرآن را به خواندن و لذت بردن صرف منحصر کردند نه به تبعیت، لذا معاویه به ابن عباس میگوید تفسیر نگو. میگوید نمیتوانم تفسیر نگویم. میگوید پس تفسیرهای علی را نگو. چون ابن عباس چند دوره پیش امیر المومنین تفسیر خوانده بود. تفسیرهای امیر المومنین تطبیق بود. یعنی نبرد حق و باطل را در هر آیه نشان میداد. این مربوط به ماست، این مربوط به دشمنان ماست. در تفسیر او جبهه بندی، تحذیر، تشویق، حرکت بود.. اما صرف اینکه آدم بخواند که این آیه قرآن مربوط به اهل بیت علیه السلام است و خوشش بیاید، اثری ندارد. اگر مربوط به اهل بیت است، یعنی مقابلش مربوط به دشمنانشان است، یعنی تو هم یا باید در این جبهه باشی و یا در آن جبهه باشی. این نگاهها با نشستن سازگار نیست. یعنی یا اینطوری باش، یا آنطوری باش. وسط ندارد.

همه بحث ما این است که اندیشه باید در حرکت خودش را نشان دهد اینجاست که انسان شدن رخ میدهد. در حال شدن است، نه در حال نشستن یا دیدن. هر آیه ای که میخواند جذبه ای است به سوی خدا، حرکتی ایجاد میکند، بیداری محقق میشود، تعهد آور میشود، مسئولیت آور میشود. لذا گفته اند وقتی آیات قرآن را میشنوید، با آیات جهنم گریه کنید، ناله کنید، خودتان را در جهنم ببینید، بترسید، با آیات بهشت خوشحال شوید، مسرور شوید، خودتان را مشتاق بهشت ببینید، یعنی یک حالت مصداقی.

مقام معظم رهبری میفرمایند ما قرآن را میخوانیم، تفسیر هم میکنیم، اما تفسیری نیست که حرکت بدهد. تفسیری نیست که انسان قیام کند، تعهد پیدا بکند، سوز پیدا بکند. زندگی معصومین را میخوانیم، فرزنداناش که بودند؟ تاریخ تولدشان کی بود؟ دوران امامت چقدر بوده است؟ در دوران کدام خلفا بود؟ اما نه نسبت به آن خلیفه بغضمان شدت میگیرد، نه نسبت به حرکت امام، برایمان حساسیتی ایجاد میشود. اگر هم گریه میکنیم، گریه فقط مربوط به لحظه شهادت و مظلومیت این هاست. نه برای اینکه چرا ما آنجا نبودیم. امروز چکار بکنیم که همان واقعه امروز تکرار نشود. گریه ما این حرکتها و نتایج را ندارد. گریه برایمان آرام کننده میشود.

جهاد مستمر ائمه(ع)

این میزان معرفت برای رتبه ابتدایی است نه رتبه های میانی یا نهایی. این اشک برای رتبه اول است که رابطه ایجاد شود. اما در همین جا متوقفیم. مقام معظم رهبری میفرمایند که ما را متوقف کردند. لذا در تاریخ زندگی حضرات معصومین، آن جهاتی که حال حرکت و تهاجم و تبلیغ و مجاهدت پیش می آید، ما نمیبینیم. بسیاری از اینها را تاریخدان های سابق به عمد حذف کردند. بسیاری هم در کلمات حضرات هست، ولی چون با این نگاه پرداخته نشده است، مغفول مانده است. اندیشه امامت اندیشه جهاد است. در زیارت امین الله شهادت میدهم که «انکم جاهدتم فی الله حق جهاده». شما در زمان

خودتان در نهایت جهاد، جهاد کردید. ما اینطور نمیبینیم. حد اکثر امام حسین علیه السلام را مجاهد میبینیم. اما امام حسن علیه السلام، امام صادق علیه السلام، امام باقر علیه السلام را مجاهد نمیبینیم. مقام معظم رهبری تعبیر زیبایی دارند که بعضی جهاد را فقط با قتال همراه میبینند، بعد میگویند حضرات معصومین غیر از امام حسین علیه السلام دیگر جهاد نداشتند. راهی هم برای توجیه فعل خودمان پیدا میشود. ایشان میفرمایند جهاد فقط قتال نیست. هر کوشیدن زیادی هم جهاد نیست. یک کسی که از صبح حرکت میکند میرود دنبال رزق و روزی فرزندش، و تلاش میکند، فعل خوبی است، قابل تحسین است، اجر هم دارد. اما این جهاد نیست. یک کسی صد میلیون تومان کمک میکند افطاری ساده بدهند کار خوبی است. سنت گذاری و انفاق است. اما جهاد نیست. اما کسی میبیند جایی گره ای است که آنجا نقطه مرکزی مقابله ما با آمریکاست که اگر این نقطه حل نشود، یک ضربه ای بر ما میخورد. مثلاً کاری که مرحوم شهید شهریار کرد. فهمید غنی سازی ۲۰٪ یک گره است. این کار او جهاد است که در آن مقابله با دشمن خوابیده است. کسی در یک موضوعی تحقیق میکند که تا حالا هم کسی تحقیق نکرده است، کار خوبی هم هست، تحقیق هم هست. خیلی هم کوشش کرده است، اما این جهاد نیست. اما یک موقع میبینید یک شبهه ای ایجاد کردند که این شبهه باعث شده جو نظام اسلامی به خطر بیفتد، ممکن است این کمتر از آن هم وقت گذاشته باشد، اما هدفش این بود که این شبهه را پاسخ دهد تا بتواند در مقابله با دشمن یک سنگری را حفظ یا سنگری را فتح کند. این جهاد است. اینکه در روایت آمده است یک دینار در راه ولایت خرج کردن مطابق هزار دینار در مصارف خیر دیگر است، چون این یک دینار جهاد و تثبیت ولایت است. وقتی ولایت تثبیت شود حاکمیت و قدرت در برابر دشمن است. یک برج و بارو و سنگر در مقابل دشمن است. این ارزشش از جهت مالی از مصارف دیگر اینطور تفاوت میکند. اگر اندیشه ما اصلاح شود و بدانیم جهاد کجا خودش را نشان میدهد، آن وقت میفهمیم فعل جهادی با فعل غیر جهادی چه تفاوتی دارد. ایشان فرمودند کار جهادی است که میتواند کشور را نجات بدهد. کار جهادی یعنی دشمن را میبیند. به نقطه های حمله دشمن را توجه دارد. میداند که اگر یک زیردریایی ناشناس کنترل شده کشتی نفتی عربستان در بندر فجیره، را منفجر کند چه تزلزلی در جبهه دشمن ایجاد میکند. پشت این حرکت، تفکر عاقلانه برای ضربه زدن به جبهه دشمن است.

با این نگاه جریان غدیر یک جریان جهادی است که جبهه دشمن را مأیوس کرد. (اليوم يؤس الذین كفروا من دينكم). به همین دلیل قرآن بلافاصله میفرماید (فلاتخشوه و اخشون). از این به بعد دیگر از آن ها نترسید. دشمن نمیتواند به شما ضربه بیرونی بزند. همین چیزی که مقام معظم رهبری امروز میفرمایند که ما الان مشکلاتمان از درون است. دشمن از بیرون کاری نمیتواند بکند الا ایجاد مشغولیت ها. یعنی نگاهتان را برگردانید به اینکه باید پایه های تقوا، پایه های نظام درونی امت اسلامی بر اساس تقوا قویتر شود. اینجا جای ترس از خداست. الان اگر به ما بگویند (و لا تخشوه و اخشون) وظیفه ما چه خواهد بود؟ وظیفه ما استحکام درونی جامعه مومنین است، اما چون به این اصل توجه نشد، تفرقه ایجاد شد. بعد از غدیر از درون ما ضربه خوردیم. دشمن بیرونی کاری نکرد، دشمن درونی، لایه های نفاق درونی این کار را کردند.

بین جریان غدیر و جریان شهادت پیغمبر چقدر هفتاد روز فاصله است. ۱۸ ذی الحجه، تا ۲۸ صفر. پیغمبر یک امر مصداقی قوی را در غدیر ایجاد کرد، ۷۰ روز بعد شهادت ایشان است. تدبیر و نقشه الهی این بود که این واقعه در آخرین لحظات آن هم با نگاه مصداقی شکل گرفته باشد، تا حجت باید بر همه تمام باشد و کسی یادش نرود. اما چرا ۷۰ روز بعد جریان سقیفه پیش می آید؟ این ها در مقابل غدیر سقیفه را علم کردند. حضرت زهرا سلام الله علیها چرا اینقدر گریه کرد؟ از وفات پدر بود؟ اگر اشتباه نکنم ام سلمه (یا اسماء) روز هفتم شهادت پیغمبر دیدن حضرت زهرا سلام الله علیها می رود ، علت گریه اش را می پرسد که چرا اینقدر شما ناراحتید. چون هرچقدر روزها میگذرد باید کم کم، غصه حضرت زهرا (س) کم شده باشد. درحالیکه روز هفتم به بعد گریه های حضرت مضاعف شد. حضرت میفرماید « فقد النبی و ظلم الوصی ». گریه ها برای این است که رابطه بین زمین و آسمان را قطع کردند. میفهمد حضرت زهرا سلام الله علیها که نقشه اینها چه بوده است. فقد نبی یعنی رابطه بین زمین و آسمان. ظلم وصی یعنی تداوم رسالتی که میتوانست بقیه رابطه آسمان با زمین را ادامه بدهد. یعنی میفهمد که حاکمیت زمینی شد. لذا حضرت از روز هفتم به بعد چرا گریه اش بیشتر شد ؟ حضرت تا روز هفتم امید داشتند مردم برگردند. امیر مومنان تا چهل روز حضرت را سوار بر مرکب میکرد با امام حسن و امام حسین علیهم السلام میرفتند در خانه های مردم و اصحاب را میزدند که مگر شما در غدیر نبودید ؟ بعد روز هفتم که حاکمیت این ها تثبیت شد ، گریه های حضرت بیشتر شد. چون فهمید آسمانی بودن حاکمیت از دست رفت. امر خدا معطل ماند و بر زمین ماند که فصل اخیر همه احکام بود. این ها بیان نظام اندیشه در ضمن حوادث است.

پرسش و پاسخ

سوال: بحث مصداقی که میفرمایید در جریان انبیاء، گره میخورد با بحث های نمادگرایی. مثلاً همین بحث بیابان که در غدیر میفرمایید، این میتواند منشا برداشت های مختلف بشود.

پاسخ: حوادث خودشان نشان میدهند که رابطه ها چه معنایی دارد، یعنی نشان میدهد که حرکت مبتنی بر یک نظام توحیدی است. حرکت مبتنی بر ارتباط با خداست. شاخصه، رابطه است. نمادی که واقعی است، نه نمادی که ذهنی و افسانه ای باشد. یعنی نه نمادی که هر کسی هر چیزی به ذهنش رسید. اگر ما رابطه ها را نخواهیم ببینیم، پس باید همه ارتباطات را قطع بکنیم و همه چیز را جزء جزء ببینیم. اما اگر خواستیم رابطه ها را کشف کنیم، در رابطه ها ممکن است نماد باشد، منتها نماد صحیح، با معیار صحیح برداشته شده باشد.

سوال: برداشت صحیح را چطور میتوانیم از ناصحیح تشخیص بدهیم.

پاسخ: همه این ها ملاک میخواهید. باید آن جاهایی که بین است را توجه بکنید. بینات، امور مبهم را تفسیر میکند. یعنی در محکومات ورود کنیم، بعد کم کم کسی که متبحر میشود، متشابهات را میتواند به محکومات برگرداند.